همگام با امام از نیشابور تا مرو

از نیشابور تا مرو گزارش های مستند و دقیقی از حرکت امام در دست است که توسط راویان موثقی مانند ابوصلت هروی و افراد دیگر ثبت شده است.

امام در نیشابور با استقبال باشکوه مردم رو به رو شد. نیشابور در آن دوره یکی از شهرهای عمده خراسان، آباد و آکنده از مساجد، مدارس و علما بوده است. صاحب تاریخ نیشابور – احمد بن محمد... – نوشته است که مردم نیشابور مقدم آن حضرت را گرامی داشتند و شادی ها کردند و به اتفاق قطب الانام شیخ ابویعقوب الحقانی راهویه مروزی که شیخ و مقدم ارباب ولایت بود به استقبال آن حضرت از نیشابور بیرون شدند و تا قریه مؤیدیه که از قرای نیشابور است به پیشواز رفتند و شیخ با وجود کبر سن مهار ناقه آن حضرت را بر دوش گرفت و تا بیرون شهر نیشابور پیاده راه پیمود و شیخ محمد بن اسلم طوسی نیز در رکاب مبارک بود و چون به نیشابور وارد شد در محله«قزّ» ، کوچه بلاش آباد نزول فرمود و مقام اختیار کرد. در السنه و افواه مشهور است که حضرت سلطان در نیشابور به منبر برآمد و این حدیث را از خواجه کائنات روایت فرمود:

«... التعظیم لامرالله والشفقة علی خلق الله» و نیز نقل است که حدیث سلسلة الذهب را حضرت رضا هنگام حرکت و عزیمت به سوی طوس در بازار نیشابور روایت فرمود.[1]

شیخ صدوق در عیون به نقل از ابوواسع و او از جده خود خدیجه بنت حمدان بن پسنده روایت کرده که امام رضا در نیشابور در محله غربی (یا قزوینی) در ناحیة بلاشاباد در خانه جدّم پسنده وارد شد. و دلیل شهرت او به پسنده نیز آن بودکه امام از میان مردم منزل او را پسندیده بود. امام دانه بادامی در گوشة منزل کاشت. آن دانه تبدیل به درخت شد و در مدت یکسال بادام داد. مردم با خبر شدند و بیماران برای استشفاء و تبرّک از آن بادام می خوردند و به برکت حضرت شفا یافته و هرکه را چشم دردی بود از آن بادام به چشم می مالید و شفا می یافت. زن حامله ای که زاییدن بر او دشوار بود. چون از آن بادام خورد در ساعت وضع حمل کرد و اگر چهار پایی را قولنج عارض می شد، از شاخه های آن بر شکمش می مالیدند و خوب می شد...[2]

و نیز شیخ صدوق گزارش داده که امام در نیشابور در محله قزوینی منزل کرد و در آن جا حمامی بنا کرد که امروز به گرمابه رضا مشهور است و آن جا چشمه ای بود که آبش کم شده بود. امام کسی را واداشت که آب آن را بیرون آورد تا فراوان شد. امام در بیرون دروازه در زیر زمین حوضی ساخت که چند پله پائین می رفت و آب چشمه بدان می ریخت. حضرت داخل حوض شد و بیرون آمد و سپس به روی آن نماز گزارد و سپس مردم می آمدند و از آن چشمه برای تبرّک نوشیده و در آن حوض غسل می کردند و بر روی آن نماز گزارده و دعا می کردند و از خداوند حاجت خواسته و حاجاتشان برآورده می شد و آن چشمه را امروز عین کهلان می نامند و مردم تا به امروز به سراغ آن چشمه می ایند.[3] امروز در قدمگاه در 26 کیلومتری نیشابور چشمه ای است که مشهور است قدمگاه امام رضا علیه السلام بوده و اثر نقش قدمی بر سنگ منقوش است که آن را نیز منتخب به حضرت رضا علیه السلام شمرده و مردمان از هر سو برای تبرک و زیارت آن چشمه به قدمگاه می روند و بعید نیست این چشمه همان عین کهلان باشد.

در مدت اقامت امام در نیشابور محدثین و راویان حدیث برای استفاده و نقل حدیث بر در خانه امام گرد می آمدند.[4]

حدیث سلسلة الذهب

مهم ترین یادگار امام در نیشابور حدیث معروف سلسلةالذهب است که در وقت کوچ از نیشابور در بازار شهر، ایراد فرموده است. در گزارش ابوصلت هروی آمده: در وقت کوچ اما از نیشابور من با او بودم. امام بر استری (شهباء) سیاه و سفید سوار بود. به ناگاه محمد بن رافع و احمد بن حرث و یحیی بن یحیی و اسحق بن راهویه و گروهی از علما در محله مربعه به دهانه استر آویختند و گفتند: تو را قسم می دهیم به آبروی پدران پاکت، حدیثی که از پدرت شنیده ای برای ما روایت کن. امام سر از کجاوه برون آورد و در حالی که ردائی مطرز و نگارین پوشیده بوده فرمود: حدیث کرد مرا پدرم عبد صالح موسی بن جعفر و فرمود حدیث کرد پدرم صادق، جعفر بن محمد و فرمود: حدیث کرد مرا پدرم ابوجعفر بن علی باقر علوم انبیا و گفت: حدیث کرد مرا پدرم علی بن حسین سید العابدین و او گفت: حدیث کرد مرا سید جوانان اهل بهشت حسین. و او گفت: حدیث کرد مرا پدرم علی بن ابی طالب، و او گفت: شنیدم پیامبر6 که فرمود: شنیدم از جبرئیل که گفت: خداوند جلّ و جلاله فرمود: «انّی انا الله لا اله الاّ انا فاعبدونی. من جاء منکم بشهادة ان لا اله الاّ الله دخل فی حصنی و من دخل فی حصنی امن من عذابی؛ منم خدایی که خدایی جز من نیست. پس مرا عبادت کنید. هرکس لا اله الاّ الله بگوید داخل قلعه و حصار من شده است و هرکس داخل حصار من گردد از عذاب من ایمن است.

کشف الغمه به نقل از تاریخ نیشابور، تألیف حاکم ابوعبدالله نیشابوری این ماجرا را چنین گزارش کرده: حضرت رضا علیه السلام در سفری که به فیض شهادت نائل آمد؛ وارد نیشابور شد. بر مهد و کجاوه ای نشسته بود. بر استر شهباء که محل رکوب آن از نقره بود. پس در میان بازار دو نفر از پیشوایان که حافظ احادیث بودند، ابوزرعه رازی و محمد بن اسلم طوسی، به حضرت عرض کردند: به حق پدران پاکیزه و گذشتگان بزرگوار خود صورت خود به ما بنما و روایت کن از برای ما حدیثی از پدران خود از جدت که ما تو را به آن حدیث یاد کنیم. حضرت استر را نگاهداشت و سایبان مهد را کنار زد و چشمهای مسلمین را به طلعت جمال خود روشن ساخت. دو گیسوی نازنین او مانند دو گیسوی پیامبر6بود. مردم همه ایستاده نظاره می کردند. برخی صیحه می زدند و بعضی می گریستند و بعضی جامه بر تن می دریدند و برخی خود را به خاک افکنده بودند و آنها که نزدیک استر بودند، تنگ استر حضرت را می بوسیدند و برخی گردن کشیده بودند و به سایبان کجاوه می نگریستند.

مردم تا نیمروز در همان حال انقلاب بودند و آن قدر گریستند که اگر اشکها گرد می آمد مانند نهر جاری می شد و صداها ساکت شد. پیشوایان مردم و قاضیان فریاد برآوردند: ای مردم! گوش فرا دهید و یادگیرید و اذیت مکنید پیامبر را در عترتش و سکوت کنید و گوش فرا دهید.

آنگاه حضرت املاء فرمود این حدیث را و ابوزرعه و محمد بن اسلم کلمات آن حضرت را به مردم می رساندند و برای نوشتن این حدیث بیست و چهار هزار قلمدان به غیر از دوات ها آماده شد و فرمود: حدیث کرد مرا پدرم حضرت موسی بن جعفر کاظم. فرمود: حدیث کرد مرا پدرم جعفر بن محمد صادق، فرمود: حدیث کرد مرا پدرم محمد بن علی باقر. فرمود: حدیث کرد مرا پدرم علی بن حسین، زین العابدین. فرمود: حدیث گفت مرا حسین بن علی شهید سرزمین کربلا. فرمود: حدیث کرد مرا پدرم امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب شهید سرزمین کوفه. فرمود: حدیث فرمود مرا برادرم و پسر عمویم محمد رسول خدا. فرمود: حدیث کرد مرا جبرئیل. فرمود: شنیدم حضرت رب العزه سبحانه و تعالی فرمود: «کلمة لا اله الاّ الله حصار من است و هرکس آن را بگوید داخل حصار من شده و هرکس داخل حصار من گردد از عذاب من در امان است.» صدق الله سبحانه و صدق جبرئیل و صدق رسوله و صدق الائمّه.[5]

شیخ صدوق در گزارش دیگری حدیث قدسی لا اله الاّ الله حصنی را به نقل از اسحاق بن راهویه نقل کرده و اسحق افزوده است:

«چون مرکب امام عبور کرد، امام صدا زد ولی به شروط آن و من از شروط آنم» و صدوق آن را چنین تفسیر کرده که از شرائط پذیرش لا اله الاّ الله پذیرش امامت امام است و این که امام از جانب خداوند بر مردم واجب الاطاعه است.[6]

اربلی، به نقل از استاد ابوالقاسم قشیری آورده که این حدیث به این سند به یکی از سلاطین سامانی رسید. او این حدیث را با آب طلا نوشت و وصیت کرد آن را با او دفن کنند. پس از مرگ، او را در خواب دیدند. پرسیدند: خدا با تو چه کرد؟ گفت: خداوند مرا به تلفظ لا اله الاّ الله و تصدیق با اخلاص به رسالت پیامبر و این که حدیث را برای احترام با آب طلا نوشتم آمرزید.[7]

قریة الحمراء

امام پس از نیشابور به منزل قریة الحمرا رسید. این محل که اکنون معروف به ده سرخ است در نیم فرسخی شریف آباد و شش فرسخی مشهد واقع است.[8] اباصلت هروی گزارش کرده چون امام به قریة الحمرا [یا نزدیکی آن] رسید عرض کردند: یا بن رسول الله! وقت زوال ظهر است ایا نماز نمی خوانید؟ حضرت فرود آمد و فرمود: آب بیاورید. گفتند: آب همراه نداریم. امام با دست مبارک زمین را گود کرد. چشمه آبی به برکت حضرت پدیدار گشت. همگان از آن چشمه وضو گرفتند و اثر آن چشمه تا امروز به جاست.[9]

رباط سعد

یکی از توقفگاه های امام پس از نیشابور رباط سعد بوده است. ابو احمد معروف به صفوانی گفته است. قافله ای از خراسان به کرمان می رفت که دچار دزدان شد. مردی را که گمان می بردند دولتمند است اسیر کرده. مدتی در دست خود نگهداشته. او را برای گرفتن مال شکنجه می کردند. از جمله او را در میان برف ها بسته، زنی از آنان به او رحم آورده و آزادش کرده بود. بر اثر شکنجه زبان و دهانش تباه شده بود. رو به خراسان آورد و شنید علی بن موسی در نیشابور است. شبی در خواب به او گفتند: فرزند پیامبر به خراسان وارد شده از بیماری خودت از او بپرس. شاید تو را به داروئی شفا بخش رهنمایی کند. او گفت در خواب: نزد امام رفتم و چاره خواستم. گفت: مقداری کمون (زیره) و سعتر (آویشن) و نمک را بکوب و از آن 2 یا 3 بار در دهانت بریز عافیت می یابی. مرد از خواب بیدار شد و اعتنایی به رؤیای خود ننمود تا به دروازه نیشابور رسید. به او گفتند: علی بن موسی الرضا از نیشابور کوچ کرده اینک در رباط سعد است. در دلش افتاد نزد حضرت رفته و از امام چاره بخواهد. نزد امام به رباط سعد رفت و گفت: جریان من چنین است و زبان و دهانم تباه گشته و جز به سختی نمی توانم سخن بگویم و به من دوایی راهنمایی کن که چاره کارم باشد.

امام فرمود: ایا به تو یاد ندادم. آنچه در خواب دیدی عمل کن. مرد گفت: دوباره برای من تکرار کن. فرمود: زیره و آویشن و نمک را بکوب و 2 یا 3 بار مقداری از آن را در دهانت بریز، به زودی شفا خواهی یافت. مرد گفت: آن را به کار بردم و شفا یافتم.[10]

کوه سنگ تراشان

امام در ورود به طوس ازکوه سنگ تراشان یا کوه سنگی کنونی عبور کرد. مردم از قدیم از سنگ این کوه ظرف های سنگی - که در «خراسان» هرکاره نامیده می شود. - درست کرده و به اطراف می برند. امام در دامنه کوه توقف کرد و در حق آن دعا فرمود.

ابوصلت هروی گزارش کرده: امام رضا علیه السلامچون به سناباد رسید تکیه کرد بر کوهی که دیگ ها از آن می تراشند و دعا کرد: خداوندا! سود ببخش به این کوه و برکت عطا کن در ظرف هایی که از این کوه می تراشند و امام فرمود: که از برایش دیگ ها از سنگ تراشیدند و فرمود: غذایش را در همان دیگ ها تهیه کنند. غذای آن حضرت اندک بود و آهسته غذا می خورد. از آن روز مردم به آن کوه رو آوردند و دیگ ها و ظرف ها از سنگ آن تراشیدند و برکت یافتند.[11]

امام رضا علیه السلام در نوقان طوس

بنا به گزارش مورخان امام رضا علیه السلامپس از وارد شدن به طوس در ناحیه نوقان منزل کرد. نوقان ملک حمید بن قحطبه طائی از حکام هارون الرشید در خراسان بود. امام در منزل حمید که در باغ بزرگی قرار داشت منزل کرد. گور هارون نیز در همان باغ بود. عبد السلام هروی گفته: حضرت به خانه حمید بن قحطبه وارد شد و نزد قبر هارون الرشید رفت. با دست مبارک به یک طرف قبر خط کشید و فرمود: این جا تربت من است و من این جا به خاک سپرده می شوم و به زودی خداوند این جا را جایگاه آمد و شد شیعیان و دوستداران من قرار می دهد. به خدا قسم! کسی که مرا زیارت کند و بر من سلام کند شفاعت ما اهل بیت و رحمت و آمرزش خداوند او را در بر می گیرد. سپس رو به قبله نمود و چند رکعت نماز گذارد و دعا کرد. سپس سجده ای طولانی کرد که من (ابوصلت) پانصد تسبیح از آن جناب شمردم. پس از آن مکان بیرون آمد.[12]

حرز امام رضا علیه السلام

صدوق از یاسر خادم نقل کرده: چون امام رضا علیه السلام به قصر ابن قحطبه وارد شد جامه های خود را کند و به حمید داد. او آن را برای شستن به کنیز خود داد، اندکی بعد کنیز با رقعه ای بازگشت و گفت: آن را در پیراهن ابوالحسن علی بن موسی الرضا یافتم. حمید گوید: به امام عرض کردم، فدایت گردم کنیز در پیراهن شما نوشته پیدا کرده این رقعه چیست؟ فرمود: ای حمید! این حرزی است که از خود جدا نمی کنم. گفتم: مرا از مضمون آن آگاه کن. فرمود: این حرزی است هرکس آن را در گریبان خود نگاه دارد بلا از او دور می شود و از شر شیطان و سلطان ایمن می ماند. امام حرز را بر حمید چنین املا فرمود:

بسم الله الرحمن الرحیم، بسم الله انی اعوذ بالرحمن منک ان کنتَ تقیا او غیر تقی. أخذتُ بالله السمیع البصیر علی سمعک و بصرک لاسلطان لک علی ولا علی سمعی و لا علی بصری و لا علی شعری و لا علی بشری و لا علی لحمی و لا علی دمی و لا علی مخّی و لا علی عصبی و لا علی عظامی و لا علی اهلی و لا علی مالی و لا علی ما زرقنی ربی. سترت بینی و بینک بسّر النبوة الذی استتر به انبیاءُ الله من سلطان الفراعنة. جبرئیل عن یمینی و میکائیل عن یساری و اسرافیل من ورائی و محمد امامی والله مطلع علی یمنعک عنی و یمنع الشیطان منی. اللهم لایغلب جهله اناتک ان یستفزّنی و یستخفّنی التجأت اللهم الیک اللهم الیک التجأت اللهم الیک التجأت. [13]

امام رضا علیه السلامدر سرخس

سرخس یکی از چهار شهر خراسان آن روز بود. در میانه نیشابور و مرو در کنار نزدیکترین راه طوس به مرو. امام رضا علیه السلامدر سفر به مرو در سرخس توقف داشتند. از برخی گزارش ها استفاده می شود که امام مدتی در سرخس تحت نظر [و شاید بازداشت خانگی] بوده است. در گزارشی از ابوصلت هروی در این باره چنین ثبت شده است:

به در خانه ای که حضرت رضا علیه السلام در سرخس در آن زندانی بود آمدم. از زندانبان اجازه ملاقات خواستم. گفت: راهی به آن نیست. گفتم: چرا؟ گفت: او چه بسا در شب و روز هزار رکعت نماز می گذارد و ساعتی در آغاز روز و پیش از غروب در مصلای خود نشسته و با پروردگار خود مناجات می کند.

گفتم: در وقتی از این اوقات برایم اجازه دیدار بگیر و او اجازه گرفت. نزد حضرت رضا رفتم. او در جای نماز خود نشسته و در اندیشه فرو رفته بود. به امام گفتم: یابن رسول الله این چیست که مردم از شما حکایت می کنند؟

فرمود: چه می گویند؟ گفتم: از شما نقل می کنند که فرموده اید: مردم بندگان ما هستند. فرمود: خدا آفریننده آسمان ها و زمین است و دارای پنهان و آشکار. تو شاهدی که من هرگز این سخن را نگفته ام و هیچ گاه از پدران خود چنین سخنی نشنیده ام. و تو دانایی به ستم هایی که از این امت به ما اهل بیت وارد شده است و تو دانایی به این که این اتهام نیز از همان ستم هاست. سپس حضرت رضا علیه السلام رو به من کرد و فرمود: ای عبدالسلام! اگر مردم آفریده ما باشند؛ چنان که حکایت می کنند، پس برای کی ما از ایشان بیعت می گیریم. گفتم: یابن رسول الله راست گوئی. سپس فرمود: ایا تو منکری آنچه حق تعالی برای ما از ولایت و امامت واجب گردانیده، چنان که غیر تو منکر است. گفتم: پناه بر خدا ، من اقرار دارم به ولایت و امامت شما.[14]

برخی از پژوهشگران استفاده کرده اند، بازداشت امام در مسیر رفتن به مرو بوده است.[15] اگر چنین باشد، شاید این کار برای تحت فشار قرار دادن امام برای تحمیل ولایتعهدی مأمون با شرایط دلخواه آنان باشد، چه سخنان امام در طول سفر و استقبال باشکوه مردم نیشابور از امام، زنگ خطر را برای بنی عباس به صدا در آورد و مأمون از سرپیچی امام از برنامه خود واهمه داشت. چه امام بی واهمه در مناسبت ها مشروعیت حکومت عباسیان را زیر سؤال می برد و با نقل روایات جدش پیامبر، ضرورت اطاعت از اهل بیت را برای مردم شرح می داد. از این رو، دور نیست که مأمون برای آماده کردن امام جهت پذیرش ولایت عهدی او را محترمانه در زندان خصوصی قرار داده و مردم را از ملاقات امام باز داشته باشد.

ولی چه بسا حبس امام در سرخس در سال آخر عمر امام در مسیر بازگشت ایشان از مرو به سوی طوس روی داده باشد. چه بعید است امام در مسیر رفتن، آن هم با آن استقبال های گرم گروهی از سوی مردم و کارگزاران دولت زندانی شوند و از متن روایت ابوصلت و جملة پس برای کی ما از ایشان بیعت می گیریم، استشمام می شود که این رویداد، بر فرض صحت، پس از بیعت مرو بوده و نیز مرحوم ملاهاشم خراسانی نیز این را تایید کرده که باز داشت امام که چند ماه به طول انجامیده پس از قتل حسن بن فضل در سرخس در سال 202 ق. اتفاق افتاده است.[16]

امام در راه مرو

عبید ضبی نقل کرده که وقتی حضرت رضا علیه السلامدر روزگار مأمون وارد نیشابور شد، من مأمور اداره کارهای او شدم. چون از نیشابور کوچ کرد تا سرخس نیز او را مشایعت کردم. پس از سرخس نیز در نظر داشتم تا مرو همراهش باشم، اما یک منزل که از سرخس دور شدیم، حضرت سر از کجاوه بیرون آورد و گفت: ای بنده خدا به سلامت برگرد. تو وظایف خود را در باره ما انجام دادی و مشایعت حد معینی ندارد. گفتم: به حق مصطفی و مرتضی و مادرت زهرا حدیثی برایم بگو تا دلم آرام گیرد و برگردم. فرمود: پدرم از جدم از پدرش شنید و او از پدرش و او از پدرش می گفت: شنیدم پدرم علی بن ابی طالب از پیامبر شنیده که گفته: قال الله جلّ جلاله: لا اله الاّ الله اسمی من قاله مخلصا من قلبه دخل حصنی و من دخل حصنی امن من عذابی[1علیه السلام ].

امام رضا علیه السلامدر مرو

مرو از شهرهای قدیمی خراسان بود که در سال 22 ق. توسط احنف بن قیس فتح شد.[18] مرو در دوره خلفای اموی به دلیل اسلام ستیزی و سیاست های نژاد پرستی به پایگاهی علیه امویان تبدیل شد و قیام بنی عباس از مرو آغاز شد. با روی کار آمدن مأمون مرکز خلافت عباسی به مرو منتقل شد.

امام در ورود به مرو با استقبال با شکوه مردم و کارگزاران مأمون رو به رو شد و مأمون در احترام آن حضرت بسیار کوشید و آن حضرت را در مکان مناسبی جای داد. مأمون از رجاء بن ابی ضحاک از احوال و کارهای امام در مسیر سفر پرسید و رجاء به تفصیل عبادت ها و کارهای امام را شرح داد. مأمون گفت: بله، ای پسر ابی الضحاک! علی بن موسی بهترین اهل زمین و اعلم و عابد ترین ایشان است، ولی خبر نده مردم را به آنچه از آن حضرت دیده ای؛ زیرا می خواهم فضل آن حضرت فقط از زبان من آشکار شود و به خدا کمک می جویم بر نیتی که دارم که او را بلند کنم و قدر او را رفیع سازم.[19]

امام رضا علیه السلامپس از استقرار در مرو برخی از همراهان خود را به مدینه برگرداندند؛ از جمله مسافر خادم[20] را که امام به او فرمود: به ابو جعفر (امام جوادعلیه السلام )، بپیوند که او امام و مولای توست.[21] و مسافر به مدینه بازگشت و تا آخر عمر در خدمت امام جوادعلیه السلام بود. و نیز امام، ساربانان رانواخت و به آنان هدایای با ارزشی عنایت کرد.

علامه مجلسی در بحارالانوار پس از نقل حدیثی از امام رضا علیه السلامنوشته است: از شگفتی های روزگار آن است که این روایت در نزد شخصی از اهالی کرون است. یکی از اهل کروند که قریه ای است از نواحی ما در اصفهان [نائین] شتربان حضرت بود. در سفری که حضرت به خراسان می رفتند. چون ساربان خواست به وطن خود برگردد به امام رضا علیه السلامگفت: یابن رسول الله! مرا سرافراز کن به چیزی از خط خود که بدان تبرّک جویم. آن مرد از عامه بود. حضرت نوشته ای به او داد: «کن محبّاً لآل محمد و ان کنتَ فاسقاً و کن محباً لمحبّیهم و ان کانوا فاسقین؛[22] دوستدار خاندان پیامبر باش، گرچه فاسق باشی و دوستدار دوستداران اهل بیت باش، گرچه دوستداران آنان فاسق باشند.»

ملاهاشم خراسانی به نقل از فوائد الرضویه پس از نقل ماجرا افزوده است: در آخر نوشته، حضرت نوشته شده است: قال ابوذر رضی الله عنه، قال رسول الله: یا اباذر! اوصیک فاحفظ لعل الله ان ینفعک به، جاور القبور تذکر بها الاخرة و زرها احیاناً بالنهار و لا تزرها باللیل؛ ای اباذر! تو را وصیت می کنم آن را به خاطر بسپار، شاید به تو سود رساند. با قبرستان همسایگی کن و با یاد آن آخرت را در نظر آر و قبرستان را گه گاه در روز زیارت کن و در شب به زیارت مردگان مرو.» گفته شده این نوشته شریف نزد برخی از اهالی قریه کرون موجود است.[23]

از وقت اقامت امام در مرو تا شهادت حضرت در سال 203 ق. حوادث گوناگونی در پیرامون امام روی داد، مانند مناظره ها، گفت و گوهای امام و مأمون، ماجرای ولایتعهدی و... که در این مجال نگنجد.

شیخ صدوق در عیون اخبار الرضا روایت کرده است: چون رضا (ع) به نیشابور وارد شد در محله ای به نام قزوینی (غزینی) فرود آمد. در این محله، حمامی بود که امروز به حمام رضا معروف است. در آنجا چشمه کم آبی وجود داشت. امام بر آن کسی را گماشت تا آب چشمه را بیرون آورد تا آنجا که آب بسیار فزونی گرفت و از بیرون کوچه حوضی ایجاد کرد که چند پل می خورد تا آن حوض، آب از آن فرود می آمد سپس امام رضا (ع) به این چشمه وارد شد و در آن غسل کرد و سپس از آن بیرون آمد و در کنار محل آن نماز گزارد مردم نیز متناوبا در این حوض وارد می شدند و در آن غسل می کردند و برای تبرک از آب آن می نوشیدند و در کنار محل آن چشمه نماز می گزاردند و حاجات خود را از خداوند عز و جل طلب می کردند. این چشمه معروف به «چشمه کهلان »است که امروز نیز مقصود نظر مردمان می باشد.

حدیث سلسلة الذهب

در کتاب فصول المهمة نوشته ابن صباغ مالکی آمده است که مولی السعید امام الدنیا عماد الدین محمد بن ابو سعید بن عبد الکریم وازن گفته است در محرم سال 596 مؤلف تاریخ نیشابور در کتابش نوشته است: چون علی بن موسی الرضا (ع) در همان سفری که به فضیلت شهادت نایل آمد، به نیشابور قدم نهاد در هودجی پوشیده و بر استری سیاه و سفید نشسته بود. شور و غوغا در نیشابور برپا شد. پس دو پیشوای حافظ احادیث نبوی و رنج برندگان بر حفظ سنت محمدی، ابو زرعه رازی و محمد بن اسلم طوسی، که عده بی شماری از طالبان علم و محدثان و راویان و حدیث شناسان، آن دو را همراهی می کردند، نزد امام رضا (ع) آمده عرض کردند: ای سرور بزرگ، فرزند امامان بزرگ، به حق پدران پاک و اسلاف گرامی ات نمی خواهی روی نیکو و مبارک خود را به ما نشان دهی و برای ما حدیثی از پدرانت از جدت محمد (ص) روایت کنی؟ما تو را به او سوگند می دهیم. پس امام خواستار توقف استر شد و به غلامانش دستور داد پرده ها را از هودج کنار زنند. چشمان خلایق به دیدار چهره مبارک آن حضرت منور گردید. آن حضرت دو گیسوی بافته شده داشت که بر شانه اش افکنده بود. مردم، از هر طبقه ای ایستاده بودند و به وی می نگریستند. گروهی فریاد می کردند و دسته ای می گریستند و عده ای روی در خاک می مالیدند و گروهی نعل استرش را می بوسیدند. صدای ضجه و فریاد بالا گرفته بود. پس امامان و علما و فقها فریاد زدند: ای مردم بشنوید و به خاطر سپارید و برای شنیدن چیزی که شما را نفع می بخشد سکوت کنید و ما را با صدای ناله و فریاد و گریه خود میازارید. ابو زرعه و محمد بن اسلم طوسی در صدد املای حدیث بودند. پس علی بن موسی الرضا (ع) فرمود: حدیث کرد مرا پدرم موسی کاظم از پدرش جعفر صادق از پدرش محمد باقر از پدرش علی زین العابدین از پدرش حسین شهید کربلا از پدرش علی بن ابی طالب که گفت: عزیزم و نور چشمانم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: جبرئیل حدیث کرد مرا و گفت شنیدم پروردگار سبحانه و تعالی می فرماید: کلمه «لا اله الا الله »دژ من است. هر که آن را بگوید به دژ من وارد گشته است و آن که به دژ من وارد شده از عذاب من ایمن و آسوده است.

سپس پرده هودج را افکند و رفت. پس نویسندگانی که این حدیث را نوشتند شماره کردند افزون بر بیست هزار نفر بودند. و در روایتی است که بیست و چهار هزار مرکب دان، به جز دوات، در آن روز شمارش شد.

رسیدن امام رضا (ع) به مرو

ابو الفرج و شیخ مفید در تتمه گفتار سابق خویش آورده اند که جلودی آن حضرت را با همراهان خود از خاندان ابو طالب بر مامون وارد کرد. مامون همراهان امام را در یک خانه و علی بن موسی الرضا (ع) را در خانه ای دیگر جای داد. مفید گوید: مامون امام را مورد اکرام و بزرگداشت قرار داد.

پی نوشت ها:

1.جغرافیای تاریخی حضرت رضا از مدینه تا مرو، ص 132 به نقل از تاریخ نیشابور.

2. عیون اخبار الرضا، ج 2، ص 133.

3. همان، ج 2، ص 136.

4. منتخب التواریخ، ص 543 به نقل از فوائد الرضویه.

5. عیون اخبار الرضا، ج 2، ص 134؛ کشف الغمه، ج 3، ص 98.

6. عیون اخبار الرضا، ج 2، ص 135.

7.کشف الغمه، ج 3، ص 99.

8. منتجب التواریخ، ص 544.

9. عیون اخبار الرضا، ج 2، ص 136.

10. همان، ج 2، ص 211.

11. همان، ج 2، ص 211.

12. همان ،ج 2، ص 136.

13. همان، ج 2، ص 138.

15. عیون اخبار الرضا، ج 2، ص 184.

16. جغرافیای تاریخی هجرت امام رضا(ع)، جلیل عرفان منش، ص 149، بنیاد پژوهشهای آستان قدس.

17. منتخب التواریخ، ص 525.

18. عیون اخبار الرضا، ج 2، ص 137.

19. فتوح البلدان، بلاذری، ص 281.

20. بحارالانوار، ج 49، ص 95.

21. مرقدی منسوب به بابا مسافر در قم وجود دارد که در ادامه خیابان 45 متری عمار یاسر قبّه و بارگاه کوچکی دارد. زندگینامه وی نیز در مجموعة ستارگان حرم آمده است.

22. رجال کشی، ص 426

23. بحارالانوار، ج 66، ص 253، مؤسسه الوفاء.

24. منتخب التواریخ، ص 554 با اندک تصرّف.